حضرة احدية ذاته لا يغاير ذاته ولا يمتاز عنه اذ لا تعدد هناك بوجه

حضرت احدیت ذات او نیست مغایر ذات او و نیست ممتاز از و زیرا که مثنیت تعدد در انجا هیچ وجه

اصلا فاذن للمجرد ثبوت انه غاية كل شئ و منتهى كل طريق ومع كل شئ و محيط

اصلا پس دریں فنا برای مجرد ثبوت آنکه بدرستیکه غایت هر شئی است و منتهای هر طریق و با هر شئی و محیط

بباطن كل شئ وظاهره لا يعم الفايدة ولا يتم السعادة وانما يظهر القوم بباطن

بباطن هر شئی و ظاهر او ست عام نمیشود فایده و نه تمام میشود سعادة را و جز این نیست که ظاهر میشود بر

يتميز الرتب واختلاف الجهات والطرق وتفاوت ما به يصحبك وما اليس

سبب تمیز رتبها و اختلاف جهتها و طرق و تفاوت انچیکه بآن مصاحبت میکند ترا انچیکه

يدعوك ويجذبك فلذلك نعبدنا الله اي اخذنا عبادا نعبده

میخواند ترا و جذب میکند ترا پس برای آن نعبدنا الله ای اخذ نمودیم در انحالیکه بندگان میکنیم او را

بالطريق الموصل لنا الى سعادتنا التي هي الفوز بالنجاة والدرجات خاصة

بطریقیکه موصل ست ما را بسوی سعادت ما که آن فوز بنجات و درجات ست در انحالیکه

لا باي طريق كان فان كل طريق وان كان يوصلنا اليه من حيثية اسم

آن طریق نه بهر طریقیکه باشد زیرا که بدرستیکه هر طریق و اگرچه میرساند ما را بسوی او از حیثیت اسمی

من الاسماء لانه كل اسم من وجه عين المسمى فذلك لا يجدي نفعا

از اسماء زیرا که بدرستیکه هر اسم از یکوجه عین مسمی ست پس آن فایده نمیبخشد هیچ نفع را

ولا يورث سعادة فانها اي الاسماء من حيث حقايقها وآثارها مختلفة

و میراث نمیدهد سعادت را پس بدرستیکه آنها یعنی اسماء از حیثیت حقایق آنها و آثار آنها مختلف اند

فان الضار من النافع والمعطي من المانع وابن المنتقم من الغافر والمنعم

پس کجاست ضار از نافع و معطی از مانع و کجاست منتقم از غافر و منعم

الذي

اللطيف من القاهر وهو اي الطريق الموصل لنا الى سعادتنا هو ما شرعه

لطیف از قاهر و آن ای طریق موصل ما را بسوی سعادت ما آنچیزست که شارع آورد

الله تعالى سبحانه لنا على لسان رسوله صلى الله عليه وسلم وامره

الله تعالی سبحانه برای ما بر لسان رسول خود صلی الله علیه وسلم و امر فرمود او

بان يدعونا اليه بقوله قل هذه سبيلي ادعو الى الله على بصيرة انا ومن

باینکه دعوت کند ما را بسوی خود بقول خود بگو این سبیل من ست دعوت میکنم بسوی الله بر بصیرت منم و هر که

اتبعني وسبحان الله وما انا من المشركين وما كان في الدعوة الى الله

متابعت کرد مرا و پاکی ست الله را و نیستم من از مشرکین و هر کاهکه بود در دعوت بسوی الله

مما يكون المدعو فيه وعليه ابهام من وجه بان الحق متعين في الغاية

از انچیکه باشد مدعو فیه و مدعو علیه ابهام از یک وجه باینکه بدرستیکه حق متعین ست در غایت

مفقود في الامر الحاضر وكان حرفا الى المذكور في قوله ادعو الى الله حرفا

مفقودست در امر حاضر و بود حرف ای که مذکورست در قول او ادعو الی الله حرفی

يدل على الغاية ويوهم التحديد امر ان ينبه اهل اليقظة واليقين على سر

دلالت کننده بر غایت و موهم تحدید امر ست تا متنبه گردند اهل یقظه و یقین را بر سر

ذلك فكانه يقول لهم اني وان دعوتكم الى الله بصورة اعراض واقبال

آن پس گویا که رسول میفرماید مر ایشان را که بدرستیکه من اگرچه دعوت کردم شما را بصورت اعراض و اقبال

فليس ذلك لعدم معرفتي ان الحق مع كل ما اعرض عنه المعرض كهو مع ما

پس نیست آن برای عدم معرفت من آنکه بدرستیکه حق با هر چیکه اعراض کرد از ان معرض همچنان با انچیکه

اقبل عليه لم يبعد من البداية فيطلب في الغاية بل انا ومن اتبعني في

اقبال کرد بر ان معدوم نه بود از بدایت پس طلب کرده شود در غایت بلکه من و هر که متابعت مرا در

Copyright © King Saud University

Created with PDFsharp 1.2.1269-g (www.pdfsharp.com)